

سلیمان راوش

{افزون. بر نبشته جناب پروفیسور داکتر لعل زاد
و جناب سیدی. }

نه آریانای وجود داشته
ونه آریایی بوده است
هزاره و تاجیک، ازبیک و پشتون
همه مردمان بومی شانزده شهر اهورایی اند

من در جلد اول کتاب "نام و ننگ ، یا تولد دوباره خراسان کهن
در هزاره نو" در رابطه به نامهای افغانستان امروزی در
استوره و تاریخ یادداشت های مفصلی را ارائه نموده ام. بر
اساس آن یادداشت های تاریخی، ثابت می گردد که کشور ما
هرگز بنام آریانا یاد نگردیده و به چنین نام در تاریخ جهان
کشوری نیز وجود نداشته است. همچنان در رابطه به نژاد
آریایی نیز یادداشت هایی در همانجا به نقل آورده شده که نشان
می دهد، نژاد آریایی آن گونه که پارسیان و برخی از
تاریخنگاران سرزمین ما مدعی مهاجرت و حضور چنین
نژادی از ناکجا آباد در استوره و تاریخ سرزمین { ایران =
افغانستان امروزی } پارس { = ایران امروزی } و سند و
خوارزم دیگر جاها می باشند، اصلاً نه چنین مهاجرت صورت
گرفته و نه چنین نژاد در استوره و تاریخ به ویژه کشور ما
وجود دارد.

در همینجا لازم می آید که یاد آور شوم که در کتاب دوجلدی
"سیطره 1400 ساله اعراب بر افغانستان" از این قلم ،
دربرخی از موارد از کلمه آریانا و آریایی استفاده برده شده
است. مسلماً هنگامی که کتاب یاد شده را می نوشتم تمام
تحقیقات و پژوهشهای مرا تاریخ تجاوزات اعراب بر افغانستان
(خراسان) تشکیل میداد و هنوز تحقیق و پژوهش را در باره
تاریخ هویتی مردمان سرزمین خراسان یا افغانستان امروزی

آغاز نکرده بودم. بنا بر این اگر در برخی از موارد نام سرزمین مان را آریانا و یا از نژاد آریایی یاد کرده باشیم دلیلی بر کم اطلاعی و تقلید از تفکر دیگران بدون توجه به حقیقت و گوهر مسله بوده است. در این زمینه امید صاحبان اندیشه و تحقیق کوتاهی مرا به من ببخشند. هر چند که این کوتاهی را در کتاب چهار جلدی "نام و ننگ" ، یا تولد دوباره خراسان کهن در هزاره نو" در جلد اول آن جبران نموده ام.

به هر حال، در این جستار "بحث" چند نکته دیگر را که بعداً به آن برخوردم که به اثبات می رساند که نژاد آریایی یک افسانه و آنهم جعلی چیزی دیگری پیش نیست خواستم به عرض برسانم. سعی می کنم تا هر چند فشرده و بدور از تکلفات کلامی و حاشیه روی و بغرنج نگاری موضوع را مطرح نمایم.

همه آگاهیم که اوستا و ریگ ویدا دو گنجینه تاریخی اند که قدامت هزاران ساله دارند. گذار از مرحله استوره به مرحله تاریخ در واقعیت با نبشتن این دو اثر در کشور ما آغاز می یابد. متکای اکثر از پژوهشهایی استاتید تاریخ باستان را نیز، در شرق و غرب همین دو اثر بیشتر تشکیل می دهد.

حالا، در هردوی این گنجینه های تاریخی از هجرت قوم و یا نژادی به نام آریایی و کشور آریانا وجود ندارد. بر علاوه ، بعد از هجوم و ایلغار اعراب بر کشور ما در تواریخ که اعراب و غیر اعراب نوشته اند، در هیچکدام آنها ما به کشوری به نام آریانا و مهاجرت نژادی بنام آریایی بر نمی خوریم. معمولاً تاریخ طبری را ام التواریخ می خوانند. در تاریخ طبری نیز با آنکه بحث و گزارش مفصلی در باره شاهان پیشدادی بلخی و کبانیان بلخ تا به یزدگرد ساسانی در تیسفون دارد. از کشور آریانا و نژاد آریایی مهاجر گزارشی به عمل نیامده است. علاوه از این کتب جغرافیایی که ابن حوقل، اصطخری ، ابن خرداد ، یعقوبی و مهم از همه ابوزید بلخی نوشته است در هیچ کدام از این آثار از آریانا و نژاد آریایی خبری نیست.

در تواریخی مانند تاریخ یعقوبی (احمد بن ابی یعقوب ابن واضع یعقوبی)، تاریخ بناکتی (روضة اولی الالباب فی معرفة التواریخ والانساب ، داود بن محمد)، تاریخ کامل ابن اثیر)

عزالدین ابن اثیر)، تاریخ گردیزی (ابوسعید عبدالحی بن ضحاک ابن محمود گردیزی)، تاریخ گزیده حمدالله مستوفی (حمدالله بن ابی بکر)، مروج الذهب (ابوالحسن علی بن حسین مسعودی)، روضة الصفا (محمد بن خاوند شاه بلخی) و چند تاریخ از متقدمین دیگر هیچ کدام ذکری از قوم مهاجر بنام آریایی و یا کشوری بنام آریانا نه نموده اند.

اما آنچه که در اوستا آمده است و نیز ریگ ودا "ریگ ویدا" از آن یاد می کند، آن عبارت از شهریست بنام [ائیرین وئج] نه کشوری. در اوستا از این شهر چندین بار یاد شده است که صورت مفصل آن در [وندیداد] آمده است.

به موجب وندیداد اهورامزدا (= خداوند بزرگ) در نخست شانزده شهر را یکی پی دیگر می آفریند که نخستین آن [ائیرین وئج] می باشد. در وندیداد چنین می خوانیم: «نخستین از جاها و شهر های بهترین را آفریدم من که اهورامزدا [هستم] ائیرین وئج [بود] با دانیت یای نیک.»¹

در اینجا دو مساله را باید بررسی کرد.

یک: معنی ائیرین وئج، مطابق به گزارش اوستا ائیرین وئج (که بعد ها در اثر تکامل و تغییر گفتار و لهجه به اریه - آریه - ایرین - آرین - آریا و آریا وئج تبدیل یافته) اسم مکان است و دلالت بر مکان خاص دارد. در این صورت جایی که اکثری از تاریخنگاران و زبان شناسان کلمه آریا و آریایی را مأخذ از این نام میدانند و آن را به معنی نجیب و نجیب زادگان و سرزمین نجبا ترجمه و تفسیر نموده اند، غلط مشهور و ناشی از بینش های نژادگرایانه جعلی به حساب می آید.

دو: ائیرین وئج گفته شد که اسم مکان است. در این صورت باید روشن ساخت که این مکان در کجا واقع بوده و هست؟! متکی بر پژوهشهایی گیگر Geiger، نیل Tiele، کپرت kiepert، اندراس Andreas و غیره، ائیرین وئج عبارت از سرزمین چشمه گاه های رود آمو و سرزمین های دو سوی آمو می باشد که این مناطق شامل بدخشان و تخارستان و اطراف آن نیز می گردد. به موجب اوستا مرکز ائیرین وئج باید بدخشان بوده باشد. در وندیداد فرگرد یک گفته می شود که «آنجا ده ما زمستان

است و دو ماه تابستان» در اوضاع و احوال جغرافیایی آن روزگار این ده ماه زمستان درست بوده است. امروز نیز مشاهده می شود که سرد ترین منطقه در جغرافیای کشور ما همان بدخشان است. که تابستانهای کوتاه و زمستانهای دراز دارد.

گذشته از این، وجود رود آمو که یونانی ها در آن هنگامی که مجموعه از شانزده شهر اهورایی را به نام باختر یاد می شناختند، این رود را بنام اکسوس یاد می کردند و قبل از آن بر طبق روایت اوستا این رود [ونگوهی دائی تیا] یاد می شده است. وجود آمو می رساند که انیرین وئج، بدخشان تا خوارزم و کاشغر ماوراءالنهر می باشد. شاید سوال گردد که چگونه میتوان اثبات کرد که رود ونگوهی دائی تیا که در اوستا اختصاراً "دائی تی" یاد می گردد همین رود آمو می باشد؟ نخست به موجب اوستا، در آبان یشت - یشت پنجم می خوانیم که (زریر) برادر کی گشتاسب هنگام رفتن به نبرد تورانیان در کناره رود دائی تیا مراسم ستایش اهورامزدا را بجا می آورد. در همین یشت همچنان (زرتشت) پیغام آور خدا در کنار رود ونگوهی دائی تیا درخواست میدارد که در تبلیغ دین به کی گشتاسب موفق شود. در دین یشت - یشت شانزدهم می خوانیم که: « زرتشت در ایرانویج، کنار رود دائی تیا، آشی (فرشته راستی) را می ستاید و می خواهد تا در تبلیغ "هوته آسا" همسر کی ویشتاسب به آیین نیک مزدایی توفیق یابد و موفق می شود

آخرین درخواست کننده شاه گشتاسب است که وی نیز در ایرانویج، کنار رود دایی تیا ایزد را ستوده و می خواهد تا بر رقیب نیرومندش، "آشته ائورونت" غلبه کند و ارجاسب تورانی را بر اندازد و بر عده ای دیگر از دیویسنان تورانی پیروز شود و در همه آرزوهایش چون دیگران موفق می شود»¹ ما آگاهیم که به موجب شهادت همه تواریخ کی گشتاسب شاه بلخ بود. زریر برادر گشتاسب نیز از بلخ به سمت توران حرکت نموده است.

و نیز آگاهییم که زرتشت پیغام آور خدا ، در بلخ بوده و آیین خدا پرستانه خود را در بلخ در زمان "کی گشتاسب" به مردمان از سوی خداوند به ارمغان آورد. بنا براین به موجب اوستا و ریگ ویدا و نیز شاهنامه فردوسی و خدای نامک های دوره ساسانیان و سایر پژوهشها از مستشرقین غربی، رود ونگوهی دائی تیارود آمو می باشد. هر چند که اگر گفته شود که گشتاسب در بلخ بوده چگونه در بدخشان قربانی داده است. ما آگاهییم که رود آمو از کناره بلخ نیز می گذرد.

بعد از شهر اثیرین وئج ، اهورا مزدا پانزده شهر دیگر را نیز برای زیست "کیومرسیان" معرفی میدارد. این شهر ها عبارت اند پس از اثیرین وئج، دوم شهر سغد 3- مرو 4 - بلخ 5- نیسیایه (نسا) [فاریاب] 6 - هرات 7 - ونکرته [کابل] 8 - اوروی . { این شهر در اوستا نامعلوم است اما نیبرگ آن را عبارت از ترکستان چین می داند. } 9 - شهر خننه می باشد. { هاشم رضی و احمد علی کهزاد آن را گرگان نوشته اند . اما به نظر می رسد که باید "ختلان" باشد. 10 - هرخوئی تی [هروئی تی = ارخوزیا = رخج = وادی ارغنداب] 11 - هنتومنت] هیلمند = هیرمند] 12 - ری 13 - چخره می باشد] کهزاد آن را کخره نوشته است و از زبان دارمستتر آن را غزنی می نویسد اما به گمان این قلم باید چخچران باشد. 14 - ورنه است. [این شهر نیز نامعلوم است اما نیبرگ آن را اطراف جیحون می خواند اما کهزاد بدون ذکر موخذ آن را بامیان می نویسد].

15- هنته - هیندو " پنچاپ، هفت رود" . 16 - رنگها است.] نام این شهر که در کناری رود قرار دارد که معلوم نیست اما نظریات مختلف ارائه گردیده است گیگر ، پوستی نیبرگ آن را با سیحون و سیر دریا یکی دانسته و مارکوارت آن را رود زرفشان میداند هارله آن را جیحون می خواند. به هر حال از این رود چندین بار در اوستا یاد گردیده است.] 1

بدینگونه ملاحظه می شود که باشندگان این شانزده کشور اهورایی همه آنهایی اند که امروز بنام هایی هزاره و تاجیک و ازبیک و پشتون یاد می شوند. در استوره و تاریخ همه آنها

یکجا زندگی کرده اند و از ائیرین وئج بر اساس استوره کوچ را به سایر شهر ها آغاز نموده اند.

ما میدانیم که استوره پیش گذشته هایی تاریخ می باشد که به تاریخ می پیوندد. بر پایه این اصل نه در استوره و نه در تاریخ ، نه کشوری به نام آریانا یاد گردیده و نه نژادی را به این نام می یابیم. در تاریخ هایی یونان باستان به ویژه پس از ایلغار و تجاوز الکسندر (سکندر) کشور ما به نام باختر یاد گردیده است . این عنوان نیز از سوی یونانی ها داده شده است. مقارن تجاوز سکندر ، کورش شاه پارس به بلخ حمله نموده بود. آن زمان بلخ مرکز شانزده کشور اهورایی بود که بلخ را بلیکا می گفتند. شاه آن "بسوس" بود که کورش را شکست داد و او را کشت و لشکریانش متجاوزش را تارومار کرد . در همین زمان اسکندر به بلخ حمله می کند و جسد کورش را به پارسیان می سپرد. در این زمان وقتی به تاریخ رجوع می شود کشور ما یعنی

همان شانزده شهر اهورایی که دامنه وسیع تا سند و چین و دجله دارد به نامهایی بومی خود یاد می گردد. اما یونانیان آن را بنام باختر می نامیدند که قرنها به همین نام نیز باقی ماند. بعد ها در زمان کوشانیان این نام به خراسان تبدیل یافت و تا زمان شاه شجاع درانی نماینده انگلیس از سوی انگلیس ها بنام افغانستان یاد گردید. اینها همه واقعیت های صریح تاریخ اند که جز با تعصب و تنگ نظری نمی توان آن را رد نمود. تمام اسناد به اثبات می رساند که فقط ائیرین وئج نام شهری بوده است. چون این اولین شهر بود و اولین مسکن انسان اولیه سرزمین ما.

بنا بر این نسل های بعدی بنا به روایت های نیاکان ، این سرزمین را به نام اولین شهر آن [ائیرین وئج] یاد می کردند و مطابق به لهجه خود ایشان "اری ها " ، "اریه" و غیر می گفتند. چنانکه در ریگ ویدا نیز بنام اریه خوانده شده اند. در سرود اندرا و اندرانی در بند 19 چنین نوشته شده است:»

"داسه" و آریه" را از یک دیگر تشخیص داده نظر کرده می رویم» یا در سرود 129 بند 5 می خوانیم که:

« حتی آن فرد آسمانی که برای همراهی آمد، ویشنو به اندرا خدائی به خدائی تر که سازنده صاحب تخت و در سه جهان

مردم آرین را کمک می کند و بیرستنده سهمش را از قانون مقدس می بخشد»¹

در سه سرود دیگر نیز آریه و اریا آمده است که همه در معنی باشندگان سرزمین معین و مشخص می باشد ، نه در معنی قوم و یا نژاد خاص. ما بنا بر شهادت تاریخ و استوره آگاهیم که هوشنگ که از نواده های کیومرث می باشد مرکز سلطنت خود را از بلخ و یا بدخشان به هند می برد. در مروج الذهب مسعودی می خوانیم که « و هوشنگ به هند اقامت داشت»¹

فردوسی بزرگ هوشنگ را شاه هفت کشور معرفی می‌دارد:

چو بنشست بر جایگاه مهی

چنین گفت بر تخت شاهنشهی

که بر هفت کشور منم پادشاه

جهاندار و پیروز فرمانروا

سایر تاریخ ها نیز شهادت می دهند که هوشنگ پایتخت را مدتی به هند انتقال داد. بنا بر این ، مردم سرزمین هند آنها را که با هوشنگ به هند رفته بودند بنام شهر آریایی شان یعنی آریه - اریا که همان ائیرین وئج می باشد یاد می کرده اند، که حتی نهر و نیز در کتاب نگاهی به تاریخ جهان از همین معنی استفاده می کند. بدون شک پس از آنکه دوباره پایتخت به بلخ انتقال می یابد عده از ائیرین وئجی ها در انجا باقی می مانند و اختصاراً به نام آریه یا اریا ها یاد می شوند . از این رویداد نیز معلوم می گردد که ائیرین وئج همان بدخشان و حول و حوش آن می باشد.

اما راجع به توطئه نژادی آریایی:

ما در بالا ثابت کردیم که آریا ها همان مردمان بومی شانزده کشور اهورایی اند که تا به امروز در سرزمین خویش زندگی دارند .

اما از هجرت نژادی به نام آریایی تا کنون هیچ یک از تواریخ و جغرافیه نویسان نتوانسته اند که بگویند این نژاد رویایی از کجا به کشور ما مهاجرت نموده اند. همه گفته ها در حد حدس و گمان اند. اما چرا من آن را توطئه نامیده ام. واقعیت این است که این توطئه ساسانیان و پهلوی ها پارس می باشد. به موجب

شهادت تاریخ ، پارس ها یک قوم کوچک از مردم شانزده کشور اهورایی بوده اند که مانند بسیاری از قبیله های دیگر در زمان پیشدایان بلخی به هرسویی کوچیده اند ، اینها نیز بسوی غرب کوچیدند .

در طی زمانه ها آنها دولت جداگانه را تشکیل دادند بنام دولت و کشور پارسها . پس از تشکل دولت ، اینها به تجاوزات گسترده از جمله به کشور ما اقدام نمودند ولی همیشه با مقاومت مواجه شده اند با آنکه مدتی توانستند کشور ما را اشغال نمایند . ولی اشغال آنها هیچگاهی پایدار نبوده و مردم سرزمین خراسان با ایشان دست و پنجه نرم نموده و حتی گاهی پارس جزئی از ولایت های کوشانیان و یفتلیان به شمار آمده و در دوره اسلامی ، پارس همیشه یکی از ولایت های خراسان به شمار می آمده است که این موضوع را داکتر شجاع الدین شفا در مقدمه کتاب ارزشمند و گرانبهای خویش " تولد دیگر " به درستی یاد می نماید .

اما توطیه در کجاست؟ پارسیان به منظور این که خود را { خود تافته جدا بافته } نشان بدهند . خویشان را به نژاد نا پیدایی پیوند زده اند . در حالیکه قبیله از مردمان شانزده شهر اهورایی اند که از بلخ و یا بدخشان به طرف غرب کوچیده اند و زبان و دین ایشان نیز همان زبان و دین است که در بلخ و بدخشان رواج داشت که بعداً آن زبان را بنام کشور خود زبان پارسی { یعنی زبان پارسیان } یاد نمودند . زبان مردم خراسان را به نام زبان دری خواندند .

در این زمینه باید گفت که "همای بنت بهمن" شاه بلخ در زمان شاهی خود مرکز سلطنت را از بلخ به بغداد "تیسفون" انتقال داد . میدانیم که وقتی مرکزیت از یک شهر به شهر دیگر انتقال پیدا نماید تمام خدم و حشم نیز به آنجا می روند . چون دربار در آنجا اسقرار یافت . درباریان به لهجه بلخی سخن می گفتند ، بنا بر این ، لهجه بلخی (خراسانی) مشهور به زبان دری شد . یعنی زبان "دربار" . در واقعیت لهجه پارسی همان زبان بلخی می باشد که به آن مردمان شانزده شهر اهورایی صحبت می کردند . آنجا که دری را از "دره" میدانند نیز توطئه پارسیان است که

میخواهند شکوه و عظمت این زبان را کوچک جلوه داده و به دره و ده منسوب سازند، نه شهر و دربار و کشور. مثلاً ترفند دیگر پارسیان که برخی از اساتید ما نیز از آن تقلید نموده اند اینست که زبان بلخی را زبان اوستایی می گویند. در حالیکه اوستا نام کتاب است و این کتاب به یک زبان نوشته شده است. ما میدانیم که کتاب اوستا را پیغام آور خدا زرتشت در بلخ نوشته نموده ، بنا بر این اوستا به زبان مردم بلخ نوشته شده است . چرا نمی گویند زبان بلخی. برای اینکه سعی کرده اند که زرتشت و اوستا را نیز منسوب به خویش بسازند. به هر حال من این موضوع را در جلد اول کتاب "نام و ننگ" مفصلاً به بررسی گرفته ام. خواننده عزیز می تواند به آنجا مراجعه نماید.

اما در مورد نژاد آریایی باید گفت که در تمام تواریخ و استوره هایی بجا مانده ، پادشاهی در شانزده شهر اهورایی از کیومرث " کیومرث" آغاز می گردد. کیومرث اولین شاه است که در استوره اولین انسان روی زمین بوده که خداوند خلق کرده و یهودیان، عیسائیان و مسلمانان آن را " آدم" می گویند. در تاریخ طبری، تاریخ یعقوبی (احمد بن ابی یعقوب ابن واضع یعقوبی)، تاریخ بناکتی (روضة اولی الالباب فی معرفة التواریخ والانساب ، داود بن محمد)، تاریخ کامل ابن اثیر(عزالدین ابن اثیر)، تاریخ گردیزی (ابوسعید عبدالحی بن ضحاک ابن محمود گردیزی)، تاریخ گزیده حمدالله مستوفی (حمدالله بن ابی بکر)، مروج الذهب (ابوالحسن علی بن حسین مسعودی)، روضة الصفا(محمد بن خاوند شاه بلخی) همه از کیومرث یاد می آیند و بعد از او همه شاهان را پسران کیومرث می نویسند که به سلطنت می رسند. همه خانواده های که در بلخ و بدخشان به شاهی رسیده اند و بعد که دار السلطنت به بغداد در زمان همای بنت بهمن کوچ می کند ، تا به زمان ساسانیان به این طرف یعنی در { ایران = افغانستان امروزی } کوشانیان و یفتلیان، همه و همه از نسل کیومرث اند. هیچگونه انقطاع در سلسله شاهان تا به یفتلیان به وجود نیامده است. طبری در تاریخ طبری می نویسد که : « و گبران طوفان را ندانند { منظور از

طوفان نوح است. از مولف} و گویند: از روزگار کیومرث پادشاهی داشته ایم و کیومرث همان آدم بود و پادشاهی از سلف به خلف رسید تا به دوران فیروز پسر یزدگرد پسر شهریار. گویند: اگر طوفانی بود می باید نسب قوم بریده باشد و پادشاهی از میان رفته باشد. «1

ببینید که چگونه واقعیت به گونه بسیار قشنگ و مقبول آن در تاریخ ثبت گردیده است.

به هر حال، صورت مفصل تسلسل شاهان سرزمین ما را ابوریحان بیرونی در کتاب آثار الباقیه به صورت بسیار مفصل و جامع می نویسد. چنانکه در همین کتاب زیر عنوان " مردم و آغاز خلقت" می خوانیم که:

« کیومرث، تا زمان مشی و مشیانه که ایشان را مادر پسران و دختران می دانند و در نزد ایرانیان [= خراسان و افغانستان امروزی. از مولف] به منزله آدم و حوا هستند تا زمان ازدواج مشی و مشیانه تا هوشنگ»1

بیرونی بعد از خلقت انسان که از تخمه کیومرث به وجود می آید و " میشی و مشیانه " آدم و حوا" خلق می گردد تا هوشنگ را دوره آغاز خلقت می نامد و از هوشنگ به بعد را دوره پیشدایان بلخی می خواند. جدولی را که بیرونی ترتیب داده چنین است:

« کیومرث که انسان نخستین محسوب می شود، هوشنگ، طهمورث، جم، جمشید... والخ» 1

پس از آن از کیانیان بلخی و اشکانیان و بعد ساسانیان و کوشانیان و یفتلیان نام می برد. بیرونی از همه ملوک در جغرافیایی شانزده شهر اهورایی یاد می کند. با قرائت این بخش از کتاب ابوریحان، گذشته از آن که تمام اقوام کشور امروزی افغانستان واقعیت های گذشته تاریخی خود را در می یابند به این نتیجه نیز می رسند که نژاد آریایی یک افسانه تخیلی چیزی پیش نیست.

از جانب دیگر برای اینکه ما توانسته باشیم اسناد دیگری دال بر رد نژاد آریایی را ارائه دهیم خواننده عزیز را به مطالعه تمام آن تواریخ که در بالا نام برده شده دعوت می‌نمایم. مثلاً در زین الخبار گردیزی فهرست شاهان سرزمین ما بدون انقطاع از کیومرث تا به آخر در شش طبقه ردیف گردیده است که طبقه اول را از طهمورث پسر کیومرث آغاز می‌کند. اما اینکه چرا گردیزی از کیومرث نام نمی‌برد جایی سوال است. شاید به خاطری مسایل مذهبی باشد زیرا اگر از وی نام می‌برد باید می‌گفت که کیومرث همان انسان اول است. باب اول را از طهمورث تا به زو بن پهماسب، طبقه دوم را به نام کیانیان یاد نموده و از کیقباد تا دارا تشریح می‌دهد و طبقه سوم را ملوک طوایف "اشکانیان" از اشک اردوان می‌نویسد و طبقه چهارم را ملوک ساسانی می‌خواند و از اردشیر می‌آغازد و به قباد بن فیروز ختم می‌کند و طبقه پنجم را زیر عنوان اکاسره از انوشیروان تا به یزدگرد بن شهریار به پایان می‌رساند. 1 علاوه بر این، شاهنامه فردوسی که همه جهانیان آن را به دیده قدر می‌نگرند و مردم پارس و خراسان { ایران و افغانستان امروزی } از آن به مثابه سند هویت ملی خویش یاد می‌نمایند. در همین اثر پرمایه، فردوسی بزرگ از کیومرث در یکی از شانزده کشور اهورایی یاد کرده و بدون انقطاع تا به یزدگرد ساسانی فهرست وار تاریخ را بیان می‌نماید.

در شاهنامه فردوسی از همه شاهان بنام شاه ایران زمین یاد می‌شود. شاهنامه شهادت می‌دهد که ایران همان خراسان و افغانستان امروزی می‌باشد. در شاهنامه اصلاً از فارس به مثابه پایتخت شاهان در دوره پشیدایان، کیانیان و اشکانیان هیچگونه ذکری به عمل نیامده است. دوره ساسانیان را نیز در تسیفون بغداد نشان می‌دهد نه در فارس.

بنا بر این وقتی تمام تاریخ و اسناد تاریخی مبتنی بر این واقعیت است. پس این آریایی‌ها کی‌ها اند. معلوم می‌شود که این یک جعل است. جعلی که پافشاری روی آن در واقع بی‌هویت ساختن مردمان سرزمین ما را در بر دارد. از کیومرث تا به آخر همه مردمان بومی همین سرزمین اند که روزی در ادبیات

ما ایران و بعد باخت و خراسان و امروز خلاف تمام صریح تاریخ به نام افغانستان یاد می شود، می باشند. اگر اقوام کوچکی در این سرزمین مهاجر هم شده باشند اینجا هویت خویش را باخته و جز مردمان این سرزمین گردیده اند. اما هیچگاهی مردمان این سرزمین جز اقوام مهاجر نشده اند. به هرروی، مسأله جعلی بودن نژاد آریایی و کشور آریانا را ما در کتاب نام و ننگ مفصل یاد نمود ایم این مختصر فقط در حاشیه نوشته جناب پروفیسور داکتر لعل زاد و جناب سیدی نگاشته شد.

خرد یار و مددگار همه

پینوشتها:

- 1- وندیداد، ترجمه هاشم رضی، ج 1، ص 193، انتشارات فکر روز، چاپ اول 1376 تهران
 - 2- اوستا، ترجمه و پژوهش هاشم رضی، ص 432
 - 3- وندیداد، جلد اول، ص 194 - 244
 - 4- گزیده سروده های ریگ ودا، ترجمه دکتر محمد رضا جلالی نائینی، چاپ سوم، 1372، نشر نقره، ص 357 - 377
 - 5- ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج 1 ص 217
 - 6- محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج 1 ترجمه ابوالقاسم پاینده، ص 143
 - 7- ابوریحان بیرونی، آثارالباقیه، ترجمه اکبر دانا سرشت، چاپ 4، ص 145
 - 8- رجوع شود به کتاب آثارالباقیه، از ص 142 تا 159
 - 9- رجوع شود به تاریخ گردیزی از ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود گردیزی از ص 31 تا به 104
- یادداشت:
- خوانندگان عزیز جهت معلومات بیشتر در باره بلخ و ایرانویج میتوانند در وبلاک من به این آدرس مراجعه نمایند:

www.satavez.blogfa.com

[/http://www.satavez.blogfa.com](http://www.satavez.blogfa.com)

www.nuroddin.de